

### بنی ساج اولین سلسله ترک مسلمان در آذربایجان (۳۲۰-۲۷۶ هجری)

ساجیه، بنی ساج یا آل ابی الساج عناوین خاندانی است که در نیمه ی دوم قرن سوم هجری تا اوایل قرن چهارم در آذربایجان و نواحی اطراف آن منجمله ارمنستان، بدو از جانب خلفای عباسی و در مقاطعی دیگر با استقلال شکیبایی حکمرانی داشته است.

حاکمیت این خاندان پس از تضعیف آخرین فرد سلسله به نام «ابوالمساfer فتح» در سال ۳۱۷ هجری قمری (و شاید ۳۲۶) ابتدا توسط وصف السیرانی و سپس مفلح ترکی (سوبوک ترکی) ادامه یافته است (تاریخ شیروان و دربند، ۱۰۸- ایران در نخستین قرون اسلامی، ۱۵۲).

اصل این خاندان از «اسروشنه» ی ماوراءالنهر و تختگاه آنها شهر اردبیل بوده است. این سلسله در برخی منابع (هارت، دایره المعارف اسلامی، متن عربی جلد ۱۱ ص ۳۶ - ۳۸؛ زامباور: معجم الانساب، شماره ۱۶۳)، سلسله ای در ردیف سلسله های طاهری و صفاری و سامانی به حساب آمده که علیرغم نداشتن استقلال کامل پرچم مخالفت با خلفای بنی عباس را بر افراشتند (اکرم بهرامی، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، ۲۰۱؛ محمد جواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ۱۳۴). برخی از پژوهشگران معاصر منجمله «هارت» (Huart) و «ولادیمیر مینورسکی» در تحقیقات خود از این سلسله با نام «ساجدیان» (sajides) یاد کرده اند، ولی از سبب نامگذاری ایشان بدین نام بی خبر هستیم. لیکن این نکته برای ما مسلم است که اطلاق نام «ساجدیان» از جانب مؤلفان مذکور به خاندان «بنی ساج» به هیچ وجه با کلمه عربی «ساجد» در ارتباط نبوده، بلکه با کلمه «ساج»- که به دریافت ما اصلی ترکی دارد- مرتبط است. با وجود این نامگذاری ما این سلسله را مطابق متون تاریخی دوره اسلامی به نام «بنی ساج» و «ساجیه» می شناسیم.

نخستین گزارشی که از حضور نیای سلسله ی بنی ساج در آذربایجان داریم مربوط به سال ۲۲۲ هجری است که طبری آن را نقل کرده است. وی در موضوع گرفتاری بابک خرمدین به دست افشین می گوید: «از جمله سوارانی که مخفیگاه بابک را در درختستان [جنگل] زیر نظر داشتند، سوارانی بودند که مهرشان نامش «دیودار ابوالساج» بود (تاریخنامه ی طبری، ۱۲۷۲). این نام به طور قطع همان نام «یوباره» است که ابو حنیفه ی دینوری در اثر خود «اخبار الطول» (ص ۴۴۵) به عنوان معاون افشین نام برده است. از گزارش طبری معلوم می شود که ابوالساج در زمره ی سپاهیان همشهری خود افشین برای سرکوبی جنبش بابک به آذربایجان آمده بود. پس از سرکوب قیام خرمیان، افشین که از ترکان اسروشنه بود (د.م. دانلوب، تاریخ خزران، ۱۵۸) مامور اداره ی آذربایجان شد ولی وی امارت آذربایجان را در غیاب خود به برادر زن خود «منکجور فرغانی» سپرد و او را به جانشینی خود در آذربایجان گماشت (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ۵۰۴). جزء اول نام «منکجور» یعنی «منک» (مینک، مونگ) و فرغانه ای بودن وی نشان می دهد که این فرد نیز اصلی ترکی داشته است زیرا این جزء را در نام اصلی جلال الدین خوارزمشاه یعنی «منکبندی» هم می بینیم که به معنی «خداداد» (منک وردی) گرفته اند (رنه گروسه، امپراتوری صحرا نوردان، ۳۹۷).

فرغانه از شهرهایی بوده است که ساکنانش نه تنها در سده های نخستین اسلامی ترک بوده اند (ریچارد ن. فرای، بخارا، ۱۶۲) بلکه ماوراءالنهر در عصر ساسانیان نیز عمدتاً در دست اتراک بوده است (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ۲۴۰؛ تاریخنامه طبری، ۸۲۹).

منکجور فرغانی تا سال ۲۲۴ هجری (شاید ۲۲۵) فرمانروای آذربایجان بود و به عللی که برای ما معلوم نشده است در این خطه بر علیه خلیفه ی عباسی یاعی شده و با جمع کردن باقیمانده ی اصحاب بابک به گرد خود، جمعی از هواخواهان معتصم از جمله محمد بن عبید... ورنانی اهل ورثان آذربایجان را کشت. معتصم به افشین دستور داد که منکجور را احضار کند و افشین «ابوالساج» را که در سال ۲۲۲ هجری نیز از همراهان وی در آذربایجان بود، با سپاهی عظیم بر سر منکجور فرستاد. در این اثنا این خبر به معتصم رسید که منکجور به دستور افشین یاعی شده و او ابوالساج را تنها به منظور کمک به نزد منکجور فرستاده است. پس معتصم «بُغای ترکی» را - که قبلاً نیز در سرکوبی جنبش بابک در آذربایجان شرکت نموده بود- برای مقابله با منکجور فرغانی به آذربایجان گسیل داشت. بُغای ترکی با منکجور جنگید و چون علائم شکست در سپاه منکجور ظاهر شد، امان خواست و بُغا(بوغا) وی را امان داده به سامراً آورد (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ۴۰۵). به نظر می رسد که ابوالساج در اردوکنشی بُغای کبیر با وی از در موافقت درآمده و رضایت دربار عباسی را فراهم کرده است. زیرا گزارش شده (مسعودی مروج الذهب، جلد ۲، ۵۷۸) که مُعتز خلیفه ی عباسی بعد از معتصم وی را به پاسبانی راه مکه به حجاز فرستاده است.

ابوالساج به مانند دیگر سرداران و فرماندهان ترک دربار عباسی نظیر "ایتاخ"، "وصیف"، "بُغای کبیر"، "بُغای صغیر"، "اوتامیش"، "طولون" (تولون) و دیگران به سرعت مدارج ترقی را طی کرده و موقعیت ممتازی در نزد بنی عباس کسب کرده بود. به گزارش ابن خلکان (وفیات الاعیان، ۱۹۳) ابوالساج از لشکرکشان معروف زمان و در فنون سپاهی، کاردان بود و سپاهبانی در دربار متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ هـ. ق) تربیت کرده بود که به نام "اجناد الساجیه" خوانده می شدند و از بهترین افراد لشکری زمان به حساب می آمدند. (سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد اول، ۲۰۳).

ابوالساج دوبار مامور جنگ با "صاحب الزنج" که در خوزستان بر علیه خلیفه شوریده بود، شد ولی در هر دو ماموریت خود ناکام ماند و شکست خورد و در بازگشت از دومین شکست در گندی شاپور (اهواز) در گذشت (معجم الانساب، زامباور، الجزء الثانی، ۲۷۴). وی در دربار خلفای عباسی: متوکل، منتصر، مستعین، معتز، مهتدی، معتمد، مصدر کارهای مهم بوده است (اکرم بهرامی، ماخذ یاد شده، ۲۰۵).

ابوالساج دو پسر داشت: مهترین محمد (با کُنیه ابو عبیدالله) و کهرتین یوسف (با کُنیه ی ابوالقاسم).

محمد بن ابی الساج که در برخی منابع معاصر محمد افشین نیز نامیده شده به سال ۲۷۶ هجری حکومت انبار در عراق را داشت و در سال ۲۷۶ هجری از جانب موفق برادر معتمد خلیفه عباسی حکمرانی آذربایجان را یافت و «اردبیل» را تختگاه خود قرار داد.

محمد بن ابی الساج پس از استقرار در آذربایجان ابتدا در سال ۲۸۰ هجری مراغه را از دست عبدالله بن حسن همدانی [حمدانی] خارج ساخت و سپس به کمک برادرش یوسف در مدت کمی قدرت و حکومت خود را در اران آذربایجان و ارمنستان وسعت بخشید. او در سال ۲۸۵ هجری بخشی از ارمنستان را از دست "سمباط باگراتونی" بدر کرد و پسرش "بودار" (مروج الذهب، جلد ۲، ۶۶۱) را به حکومت ناحیه ی دوین (دبیل) ارمنستان منصوب کرد و از این تاریخ حکومت آذربایجان و ارمنستان رسماً به خاندان ساج داده شد (اکرم بهرامی، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، ۲۰۷).

ابو عبدالله محمد بن ابی الساج در سال ۲۸۸ در اثر بلای خانمانسوز وبا که در آذربایجان شایع شده بود در شهر بردع درگذشت. پس از مرگ وی یاران و غلامان او در تعیین جانشین او دچار اختلاف شدند و گروهی از آنها به یوسف بن ابی الساج پیوستند و گروهی دیگر جانب "بودار" پسرش را گرفتند (مروج الذهب، جلد ۲، ۶۶۱). اختلاف در میان ساجیان آن چنانکه از منابع (طبری و ابن الاثیر) بر می آید سرانجام به سود یوسف بن ابی الساج ختم شده و بودار - که برخی نامش را به دیوداد تصحیح کرده اند و احتمالاً غرضی پشت این تصحیح نهفته است - راهی "موصل" شده و یوسف به امارت آذربایجان و ارمنستان رسید. می نویسند چون یوسف به امارت رسید اختیار جنگ و نماز و احکام دیگر را به او دادند و در حقیقت حکمران مستقل شد، فقط به عهده گرفته بود که سالیانه خراجی معادل ۱۲۰ هزار دینار به دربار خلافت بفرستد (اکرم بهرامی، ماخذ مذکور، ۲۰۸).

بدون شک یوسف بزرگترین فرمانروای ساجیان بوده است. از وقایع مهم دوران فرمانروایی وی، هجوم روس ها برای غارتگری در شهرهای آذربایجان و سواحل جنوبی دریای خزر، گیلان و دیلم و مازندران بود. طبق گزارشی که مسعودی (مروج الذهب، جلد ۱، ۱۸۰) سی و دو سال بعد از این واقعه داده است، روسها در سال ۳۰۰ هجری برابر ۹۱۳/۹۱۲ میلادی با جلب رضایت پادشاه خزر و قبول پرداخت نصف غنایمی که ممکن بود از اقوام سواحل دریای خزر تحصیل شود برای آن پادشاه، با چند فروند کشتی از طریق راه آبی ولگا که در اختیار خزرها بود وارد دریای خزر شدند و در سواحل آذربایجان و گیلان و مازندران پیاده شدند. روسها در طول سواحل دریای خزر از گرگان گرفته تا آذربایجان خون بریختند و زنان و کودکان را به اسیری گرفتند. مردم بی خبر اردبیل نیز طعمه روسها شدند و تا مردم غافلگیر شده شهر به خود بیابند و دست به سلاح برند روسها طبق همان استراتژی کهن خود عقب نشستند و به جزایری در نزدیکی های باکو انتقال یافتند.

یوسف یکی از سرداران خود را برای کمک به مردم گیل و دیلم به آن خطه گسیل داشت و پس از چند برخورد نظامی روس ها سوار بر کشتی های خود عقب نشستند. آن عده از روس هایی که به سواحل باکو عقب نشسته بودند شهر بردعه را نیز برای مدت کوتاهی متصرف شدند و بردعه نیز غارت شد.

غارتگری روس حس انتقام را در مردم مسلمان سواحل خزر برانگیخت آنها ضمن تماس با شاه خزر موضوع را به او گوشزد کردند و شاه خزر مانع انتقام گیری آنان نشد و در نبردی که در طول رودخانه ولگا و شاخابه های آن صورت گرفت پانزده هزار

مسلمان مختلف از مردم سواحل و قفقاز بر سر روس ها ریختند. در میان مسلمانان، ترکان برطاس (برداس ناحیتی بین سرزمین خزر و بلغار در قفقاز شمالی) و برغز (بلغار) نیز شرکت داشتند و بر علیه روسها می جنگیدند. به گزارش مسعودی از میان خیل سپاهیان روس سی هزار تن به دست مسلمانان کشته شدند و فقط پنج هزار تن از آنان توانستند که با کشتی های خود از معرکه بگریزند. (مسعودی، ماخذ فوق؛ آرتور کستلر، خزران؛ ریچارد.ن. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ۲۲۵)

می گویند یوسف یکی از سرسخت ترین دشمنانی بود که مسیحیان قفقاز تا آن زمان دیده بودند. وی در سال ۳۰۱ هجری/ ۹۱۴ میلادی سببات اول شاه ارمنستان را که تسلیم او شده بود زیر شکنجه کشت. وفاداری یوسف به خلیفه حتی پیش از شورش علنی اش در ۹۱۷/۳۰۵ مورد تردید بود (مینورسکی، پژوهش هایی در تاریخ قفقاز، ۱۷۰).

برخی از عصیان یوسف در سال ۲۹۵ هجری بر علیه خلیفه خبر می دهند، ولی منابع موجود عصیان وی را در ۳۰۵ گزارش می کنند. مینورسکی از بسط نفوذ سیاسی یوسف در شروان و دربند (باب) سخن می گوید و معتقد است که این دو ناحیه برای مدتی در مدار حکومت ساجدیان (بنی ساج) که نماینده خلیفه در آذربایجان و ارمنستان بودند، قرار گرفت. وی با استناد به گزارش مؤلف "تاریخ دربند و شروان" رابطه ی بنی ساج با هاشمیان عرب تبار دربند را خوب توصیف نموده و در یک مورد از تقاضای کمک عبدالملک هاشمی از یوسف سخن گفته است. مینورسکی با استناد به "هلال صابی" از یک مورد سفر یوسف به شهر دربند برای بازسازی دیوارهای دفاعی شهر خبر می دهد (تاریخ شروان و دربند، ۱۲۸). فرمانروایی یوسف بر اران آذربایجان و دربند مورد تصدیق "فرای" نیز می باشد (عصر زرین فرهنگ ایران، ۲۲۵). یوسف در سال ۳۰۴ هجری که از سالهای پیش فقط قسمتی از مالیات های وصول شده را به بغداد می فرستاد،<sup>۱</sup> به این بهانه که "شهر ری" را خلیفه به عنوان تیول به او سپرده به آن شهر که محل پادگان سامانیان بود حمله برد. پادگان مزبور به تخلیه قلاع آنجا ناچار گشت و یوسف توانست علاوه بر شهر ری، قزوین و ابهر و زنجان را نیز به تصرف درآورد. اما خلیفه واگذاری شهر ری را به عنوان تیول به یوسف رد کرد، و این خود به جنگ های طولانی که گاهی نیز با موفقیت حکمران عاصی آذربایجان توأم بود منجر گشت.

این بار خلیفه یک فرمانده ترک- که مینورسکی وی را خاقان المفلحی و جانشین اش مونس خادم نام برده- برای سرکوب یوسف به شهر ری اعزام داشت. یوسف ناگزیر به تخلیه ی شهر ری شد، ولی توانست تا ژوئن ۹۱۹ میلادی (برابر محرم سال ۳۰۷ هجری) در اردبیل پایداری کند که پس از آن اسیر و به بغداد فرستاده شد (ابن مسکویه، تجارب الامم، جلد ۱، ۴۷ تا ۵۰؛ ابن الاثیر جلد ۸، ۳۲؛ اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی ۱۵۱-۱۵۰؛ مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ۱۲۸).

یوسف پس از اسارت در سال ۳۰۷ هجری که المقتدر در رأس خلافت بغداد بود به مدینه السلام (بغداد) برده شد. وی را بر شتری دوکوهان نشانیدند و پیراهن دیبایی که به عمرولیث و وصیف خادم نیز پوشانیده بودند به تن او بود و کلاهی دراز زنگوله دار به سر داشت و سپاه اطراف وی بود و مونس خادم و دیگر سران دولت و اهل شمشیر از پی او بودند (مروج الذهب، جلد ۲،

یوسف سه سال در زندان خلیفه بود و در غیبت سه ساله ی وی (از سال ۳۰۴ تا ۳۰۷ هجری) از قرار معلوم بنده ای از آن یوسف به نام "سُبُک ترکی" (سوبوک ترکی) کارهای ولینعمت خویش در آذربایجان را در پیش گرفت، چنانکه خلیفه ناگزیر گشت با یوسف از در سازش درآید و ضمن موافقت با وساطت مونس خادم در مورد آزادی یوسف، وی را در سال ۳۱۰ هجری از زندان آزاد کرده و حکومت آذربایجان و ارمنستان را بار دیگر بدو باز گردانید و شهر ری و قزوین و زنجان و ابهر را نیز در برابر خراج سالانه ۵۰۰/۰۰۰ دینار بدو داد(ریچارد ن. فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ۲۲۵).

یوسف پس از استقرار مجدد خود بر مسند فرمانروایی آذربایجان و ارمنستان علی الظاهر سه سال دیگر را بدون درگیری سپری کرد و لاکن وی در بهار ۳۱۳ هجری برابر ۹۲۵ میلادی برای مدت کوتاهی همدان را با درگیری به تصرف خود درآورد(ابن مسکویه، جلد ۱، ۸۳-۱۴۸؛ ابن الاثیر، جلد ۸، ۴۵). وی در سال ۳۱۴ (۹۱۶/۹۱۷ میلادی) ناگزیر شد تا برای جنگ با قرمطیان به واسط (ناحیه ای در عراق) برود، اما در اینجا در طی جنگ با قرامطه اسیر و سپس به قتل رسید(اشپولر، ماخذ مذکور، ۱۵۴؛ مشکور، ماخذ مذکور، ۱۳۳).

ابن مسکویه روایتی در تجارب الامم دارد که حاکی از منویات درونی یوسف می باشد. ابن مسکویه که این روایت را از قول کاتب یوسف "محمد بن خلف نیرمانی" آورده می گوید: «یوسف بن ابی الساج نه تنها با خلیفه همدل نبود بلکه شعوبی و مخالف استیلای عباسیان بود و علویان را پیشوای خود می دانست و می گفت: عباسیان غاصب حق پیغمبرند و بهتر این است که کسی فرمانبردار قیصر روم باشد تا اینکه پیرو خلیفه باشد». بنا به روایت کاتب یوسف وی عقیده ی قرمطیان را داشته است(اکرم بهرامی، همان ماخذ، ۲۱۲). ابن الاثیر نیز در حوادث سال ۳۱۵ هجری، سعایت محمد بن خلف نیرمانی کاتب یوسف از وی و تعلق خاطر او به عقاید قرامطه و امامت علوی را گزارش کرده است.

قتل یوسف به دست قرامطه موجی از شورش و عصیان را در بغداد به وجود آورد. حمزه ی اصفهانی از شورش مردم و لشکریان سخن می گوید و گزارش می کند که شکست خوردگان سپاه ابن ابی الساج (یوسف) گرد بلیق(بلیق) فراهم آمدند و برای خونخواهی و جبران شکست به سواد قرمطی بیرون آمده و با او جنگیدند ولی بلیق هم در این نبرد هزیمت یافت و سپاهیانش کشته شدند (تاریخ پیامبران و پادشاهان، ۱۸۹).

قتل یوسف اگر چه اقتدار ساجیان را زیر سوال برد لکن باعث سقوط قطعی آنان در آذربایجان نشد. پس از وی "ابوالمسافر فتح" پسر محمد بن ابی الساج و برادر زاده یوسف به فرمانروایی آذربایجان رسید.

وی مدت سه سال در سمت فرمانروایی آذربایجان باقی بود تا اینکه در شعبان سال ۳۱۷ هجری به دست یکی از زبردستان خود به نام مُفَلح ترکی که اشپولر نام اصلی وی را به استناد از ابن الاثیر (جلد ۸، ۳۳) "سوبوک ترکی" نوشته مسموم و به قتل رسید. سوبوک ترکی توانست بر خلاف میل حکومت بغداد حکومت موقتی در آذربایجان مستقر کند (اشپولر، همان ماخذ، ۱۵۲).

به نظر می رسد که در قتل و توطئه بر علیه ابوالمسافر فتح یکی دیگر از سران سپاه بنی ساج به نام وصیف السیروانی نیز مشارکت داشته است و حتی اداره حکومت برچیده شده ساجیان ابتدا (ظاهراً برای مدت یکسال) در دست وی بوده است، زیرا در سال قتل امیر ساجیان ابوالمسافر یعنی سال ۳۱۷ هجری سکه ای به نام وصیف السیروانی ضرب شده است (مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ۱۰۸).

ابن الاثیر ذیل حوادث سنه ۳۱۹ هجری (جلد ۳، ۸۳۷) مُفْلِح ترکی یا همان سوبوک ترکی را حاکم آذربایجان می خواند. این سوبوک ترکی را علی الظاهر نباید با "سبک مفلحی" حمزه اصفهانی که امارت شهر بصره را بر عهده داشت و در سال ۳۱۱ هجری در حمله قرامطه کشته شد یکی دانست (تاریخ پیامبران و شاهان، ۱۸۶).

مُفْلِح پس از رسیدن به فرمانروایی آذربایجان (سال ۳۱۸ هجری) در سال ۳۱۹ لشکرکشی انتقام جویانه ای را علیه شاه ارمنستان «الدیرانی» (از خاندان واسپورکان) رهبری کرد. گناه الدیرانی ظاهراً این بوده است که روم شرقی را به منطقه برگری-آخلاط (در شمال دریاچه ی وان) برانگیخته بود. می گویند مُفْلِح صد هزار (؟) ارمنی را کشت. وی در سال ۳۲۰ هجری در اردبیل و سپس در ۳۲۳ در بردعه سگه زد. پس از این تاریخ ها تا سال ۳۲۶ هجری وضع آذربایجان مبهم می ماند. در این سال از دیسم بن ابراهیم، دیوانی سابق دستگاه یوسف بن ابی الساج به عنوان حاکم آذربایجان نام می برند (مینورسکی، تاریخ شروان و دربند، ۱۰۹-۱۰۸).

مورخ ارمنی "آسوغیک" (جلد ۳ فصل ۶) اشغال شهر دوین (دبیل) توسط سوبوک ترکی را گزارش کرده است. این مورخ از سوبوک ترکی با نام «امیر اسپکی» یا «اسپک» یاد کرده است که به گفته ی مینورسکی «سبک» (سوبوک) خادم مورد اعتماد یوسف بن ابی الساج بود که بعد از گرفتاری وی در آذربایجان قدرت را قبضه کرده بود. مینورسکی می گوید: او (سوبوک) بود که به آشوت دوم پسر سمبات بگرانی (باگراتونی) لقب بسیار والای شاهنشاه را داد (پژوهش هایی در تاریخ قفقاز، ۱۷۱).

در باره ماهیت قومی بنی ساج بین پژوهندگان معاصر اختلاف نظر وجود دارد. برخی آنها را ترک و برخی دیگر از تیره های سغدی و پارسی زبانان ماوراء النهر دانسته اند (سومین کنگره تحقیقات ایرانی، ۲۰۳). لازم به ذکر است که گفته شود پژوهندگانی که بنی ساج را به تیره های سغدی و پارسی زبانان ماوراءالنهر ارتباط داده اند، اغلب به آن طیف وابسته اند که منکر وجود ترکان در آذربایجان قبل از ظهور سلسله سلجوقیان هستند!

از میان محققان ایرانی دکتر عزیزالله بیات از نظریه ترک بودن بنی ساج حمایت کرده است. وی می گوید: "در دوران خلفای بنی عباس امرای ترک نژاد که به فرمان آنها به حکومت آذربایجان منصوب می شدند بیش از پیش ترکان را به مهاجرت به این منطقه تشویق می کردند. مهاجرت ترکها به آذربایجان در دوره حکومت ساجیان که ترک بودند و جانشینان آنها یعنی روادیان باز هم ادامه یافت ..." (کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، ۱۹۷). در تایید این نگرش دقیق به موضوع اسکان ترکان در آذربایجان در قبل از برپایی سلسله بنی ساج گفتنی است که «بُغای کبیر» حاکم آذربایجان و ارمنستان در سال ۲۴۰ هجری /

۸۵۴ میلادی اجازه داد که تعدادی از خانواده های خزری از طریق معبر باب الایواب (در بند) به سرزمین آذربایجان راه یافته و در ناحیه شامخور (شمکور) اسکان یابند. وی این محل را به افتخار خلیفه وقت «المتوکلیه» خواند (بلاذری، فتوح البلدان، ۲۹۲). ما ضمن توافق با نظریه دکتر عزیزالله بیات و با دلایلی که ارائه خواهیم کرد به ترک تبار بودن بنی ساج عینیت می بخشیم و ضمن قبول مهاجرت برخی قبایل ترک در دوره امرای ترک نژاد آذربایجان در زمان عباسیان به این خطه، بر این اصل نیز ایمان داریم که قرن ها قبل از فروپاشی ساسانیان در ایران عناصری که امروزه به نام ترک می شناسیم در ترکیب جمعیت این سامان بوده اند و اگر بخواهیم تنها به عصر ساسانی اکتفا کنیم می توانیم از ده ها قبیله ی ترک که طبق منابع تاریخی بیزانس و ارمنی در جای جای آذربایجان سکنی گزیده بودند نام ببریم نظیر: هون ها که پادشاهی آنها "بلاسکان" (بلاسجان) نام داشته؛ خزرها که خسرو انوشیروان در کارنامه کشورداری خود از اسکان ۵۳ هزارتن از آنها در اراضی آذربایجان واران خبر داده؛ سایرها؛ چورها(صولها)؛ بلغارها؛ بارسیلها؛ مسکوتها (بازماندگان ماسازت ها که ولایت آنها در منابع عرب مسقط ضبط شده است)؛ گرگرها(در حاشیه جنوبی و شمالی رود ارس)؛ اون اقورها و هون اقورها؛

سکه ی مُفْلَح ترکی از امرای بنی ساج، ضرب شده در اردبیل، ۳۲۰ هجری/۹۳۲ میلادی



ساری قورها؛ ایلن تورکها(خیلندورکها). ما قصد نداریم که با پرداختن به موضوع سهل الوصول اسکان ترکان در آذربایجان عصر ساسانی از موضوع مقاله خارج شویم و تاکید می کنیم که تمامی وقایع مربوط به ترکان آذربایجان در کتب تواریخ عهد

اسلامی به ویژه تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی و... مضبوط است و لکن این مختصر را بدین سبب پیش آوردیم که از برخی بی توجهی ها به واقعیت های تاریخی سخن گفته باشیم و اما ادله ای که "بنی ساج" را ترک نشان می دهند عبارتند از:

۱) منابع جغرافیایی مسلمانان این موضوع را مطرح کرده و راه را برای هر گونه تفحص مجدد بسته اند. به عنوان مثال اصطخری در سال ۳۴۰ هجری یعنی بیست سال پس از بنی ساج به مشخصات مردم فرغانه و ماوراءالنهر پرداخته است: "و شنوده ام که مردمان چاچ و فرغانه چندان آلت و عدت دارند که در هیچ نغر مسلمانی نیست... و اگر چند (اگر چه) ولایت ایشان دورتر از خطه ی اسلام است سابق الحاج ایشان باشند در رفتن و بازگشتن و با این همه هیچ کس پادشاهان خود را فرمانبردارتر و نیکو خدمت تر از ایشان نبود و به همه روزگار لشکر ترک بر دیگر گروه مقدم بوده اند و خلفا همیشه لشکر ترک اختیار کرده اند سبب آن که در سرشت ایشان نهاده است از نیک خدمتی و فرمانبرداری و مردانگی و وفاداری (مسالک و ممالک، ۲۳۰-۲۲۹).

و در تعلیقاتی که بر کتاب اشکال العالم منسوب به جیهانی از قول ابن حوقل نوشته شده، آمده است: در قدیم اطرافیان خُلفا و سران لشکر ایشان از همین ترکان بودند همچون فریغونان و ترکانی که شحنگی دارالخلافه (بغداد) را داشتند و سرانجام بر خلیفه پیروز شدند. چون افشین و بنی ساج از اسروشنه و... (اشکال العالم، ۲۲۹). خود مؤلف اشکال العالم نیز عباراتی نظیر

عبارات بالا دارد. وی می گوید چنانچه خلفای متقدم، مردمان ماوراءالنهر و ترکان ایشان را به خدمت خویش خواندند و ترکان را لشکری دادند و دهقانان را سپهسالاری و سرهنگی فرمودند... و جماعتی از ایشان که در خدمت دارالخلافه به بزرگی و پادشاهی رسیدند و از کمال شجاعت و دلیری کارهای بزرگ و خرج ها کردند چون افشین و آل ابی الساج از اسروشنه و اخشد(اخشید) از سمرقند و... (اشکال العالم، ۱۸۰).

(۲) ابوالقاسم بن احمد جیهانی در ذکر ماوراءالنهر و توابع آن از ترکان قرلق (قارلوق) به عنوان ساکنان اقصای فرغانه تا شهر طراز (تلاس) نام برده است (اشکال العالم، ۱۷۸).

(۳) در گزارشی که "بلاذری" درباره غزای اسروشنه و مسلمان شدن اهالی آن داده، آمده است: چون خیر آمدن سردار مامون احمد بن ابی خالد به کاوس(پدر افشین معروف) رسید، وی فضل بن کاوس را نزد ترکان فرستاد و از ایشان یاری خواست و آنان جمع کثیری را به یاری فرستادند.(فتوح البلدان، ۶۰۰) از این گزارش معلوم می شود که اولاً ترکان در حوالی اسروشنه مقیم بوده اند و ثانیاً مشخص می شود که آنان با حاکمان اسروشنه و مردم آن قربت داشته اند و الا چه لزومی داشت که ترکان حوالی اسروشنه از حاکمیت پادشاهی در مقابل سپاهیان عرب دفاع کنند که از جنس و تبار آنان نبود؟!

(۴) "ساج" نامی ترکی است که محمود کاشغری در ۴۶۶ ه.ق در «دیوان لغات الترک» آن را ثبت نموده و از زبان ترکی به فارسی راه یافته است. علاوه بر این اسامی زیر دستان شناخته شده بنی ساج نیز چون "سوبوک" (سوموک) و بالیق نیز اسامی

ترکی بوده است. در خاتمه باید تنها دلیلی که مخالفان ترک بودن بنی ساج آورده اند این است که "دیوداد" عنوانی که در ترکیب نام جد این سلسله دیده می شود از اسامی بودایی های فرغانه بوده است(اکرم بهرامی، ماخذ یاد شده، ۲۰۳-۲۰۱) در پاسخ باید گفت اولاً این نام در کتب متقدمین به صورت دیوداد نبوده بلکه به صورت های "یوباره" (ابوحنیفه دینوری) و "دیودار"(طبری) و "بودار"(مسعودی در نام



سکه ای از دیسم یکی از امرای زیر دست بنی ساج ضرب شده بین سالهای ۳۲۲-۳۲۶ هجری قمری

فرزند محمدبن ابی الساج) هم آمده است. بنابراین تصحیح اسامی مزبور به "دیوداد" را باید با احتیاط تلقی کرد. ثانیاً بعید می نماید که در جامعه ی علی الظاهر اسلامی و در قلب خلافت بنی عباس، ساجیان می توانسته اند لقب غیر اسلامی دیوداد یا دیوزاد را عنوان کرده باشند! ضمناً فراموش نکنیم ابوحنیفه ی دینوری و محمدبن جریر طبری ایرانی بودند و بالطبع با زبان فارسی آشنایی داشتند پس بعید می نماید که آنها نتوانسته باشند دیوداد را «یوباره» و «دیودار» تشخیص و تمیز بدهند! بنابراین این در اصل کلمه «دیوداد» به جدّ باید تردید کرد. چه بسا ممکن است اصل این کلمه هیچکدام از صورت های «یوباره» با "یوباره"، "بودار"، "دیودار"، "دیوداد" نبوده و کلمه دیگری که فعلاً اصلیت آن برای ما معلوم نیست صورت اصلی و حقیقی آن بوده باشد که در اثر بی احتیاطی و یا ناآگاهی نساخان تحریف و یا تصحیف شده است.



---

۱- ریچارد. ن. فرای می گوید: یوسف از سال ۲۹۹ هجری از پرداخت خراج به بغداد خودداری کرد، بدین ترتیب وی برخلاف اشیولر به ارسال حصّه ای از خراج هم معتقد نیست (عصر زرّین فرهنگ ایران، ۲۲۵).